

محرومیت نسبی و چرخش رای در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶

حسین سیف‌زاده*

استاد گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

حسن گلپایگانی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمانشاه

(تاریخ دریافت: ۸۷/۳/۱۲ - تاریخ تصویب: ۸۷/۸/۲۰)

چکیده:

در کنار عوامل تاثیر گذار مهم سیاسی، فرهنگی و مذهبی، در این مقاله از فرضیات روانشناسی اجتماعی تدگر (Ted Gurr) برای تفسیر تاثیر سرخوردگی اجتماعی و اقتصادی بخش اعظمی از جامعه ایران بر تغییر رای دهی آنان در دوم خرداد ۱۳۷۶ استفاده می‌شود. در این خصوص، مدعای این مقاله به شرح زیر است. نارضامی اجتماعی و ادراک اجتماعی بخش عظیمی از جامعه مبنی بر محرومیت نسبی موجب شد تا لحن انتقادی و گرایش اصلاح طلبانه خاتمی آرای بسیاری از ناراضیان اجتماعی را به خود جلب کند، که از برنامه اقتدارگرایی بوروکراتیک عملگراها دچار احساس محرومیت نسبی شده بودند. در این راستا، نقش احساس فاصله میان انتظارات یا توقعات افراد با واقعیت‌های اقتصادی، اجتماعی یا حتی سیاسی و تاثیر آن در ایجاد تغییرات رفتاری به اشکال مختلف (پرخاشگری و یا رفتارهای اجتماعی خاص و حتی رای دادن به جناح خاص) مورد بحث قرار می‌گیرد. البته می‌توان از فرضیات این تئوری برای تفسیر دوره‌های مختلف ریاست جمهوری در ایران استفاده کرد. اما بدلیل حجم زیاد متغیرهای دخیل، در این مقاله فقط تاثیرات اقتصادی مدیریت سیاسی-اجرایی عملگراها بر رای دادن دوم خرداد مورد بحث قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی:

محرومیت نسبی - محرومیت نزولی - محرومیت آرزومندانه - محرومیت صعودی - ادراک نابرابری - قدرت ادراک - ارزیابی نابرابری

مقدمه

با به پایان رسیدن دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، نگاه منتقدانه آقای خاتمی به تحولات موجود و نوید تغییر وی توانست در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، موجب چرخش اکثریت آراء به سود او شود. شعارهای انتخاباتی وی به نحوی بود که طیف وسیعی از ناراضیان سیاسی، فرهنگی، ... اقتصادی و اجتماعی را به سود خود جلب کرد. از جمله با محورهای اعلامی شعار انتخاباتی او، می توان به موارد زیر اشاره کرد: ایجاد عدالت اجتماعی، آزادی بیان و نقد، آزادی دینی، گسترش جامعه مدنی، ایجاد دولت پاسخگو، قانونمداری و حاکمیت نظم و قانون در جامعه، مشارکت سیاسی، محدودیت قدرت. به رغم آنکه اکثریت شعارها سیاسی-فرهنگی-اجتماعی بود، اما اشاره به عدالت اجتماعی طیف های آسیب دیده از سیاست های "تعدیل اقتصادی" پیشین را نیز به سوی خود جلب کرد.

اگرچه می توان یکی از علل اساسی شکل گیری جنبش دوم خرداد را عامل نارضائی سیاسی دانست، اما این نارضائی نیز خود ناشی از ظهور طبقه اجتماعی متوسطی بود. امید مدیریت سیاسی-اجرایی اقتدارگرا آن بود که با گسترش آموزش، بتواند برای موفقیت آینده سیاست تعدیل، نیروسازی کند. اما انسداد سیاسی موجب شد تا این نیروی پیشتاز اجتماعی بتواند خواست سیاسی-فرهنگی خود را با خواست های اقتصادی اقشار ناراضی اقتصادی پیوند زند. در عمل این نیرو توانست با سرمایه گذاری بر نارضائیهای سیاسی، راه را برای برونرفت اصلاح طلبانه رژیم سیاسی هموار کند. در این مقاله سعی بر این است که با اشاره به تئوری محرومیت نسبی در کنار دلایل سیاسی به برخی علل اقتصادی و روانشناختی در رای دهی در انتخابات اشاره نماییم. این مقاله را به سه گفتار تقسیم می کنیم.

گفتار اول: معیارهای مفهومی و نظری در نارضائیهای سیاسی و تغییر الگوی

رفتاری

در طول تکمیلی نظریه انتظارات فزاینده و منحنی دیویس برای تحلیل تحولات سینوسی در جوامع، تد گر نظریه محرومیت نسبی خود را مطرح کرد. در این تئوری، محرومیت نسبی محک احساس نارضایتی موثر جامعه در تحولات اجتماعی محسوب می شود. به نظر گر، این نارضایتی عمدتاً حاصل شکاف تصویری غیرقابل تحمل است میان "آنچه فرد دارد" و "آن چه احساس می کند استحقاق داشتن آن" را دارد و "مایل است که داشته باشد". از متفرعات این نظریه اینست که نارضایتی ها می تواند به دو شکل مدنی- نهادین و طبیعی- واکنشی بروز کند. به ملامی دیگر، اگر نارضایتی در جامعه در نتیجه احساس محرومیت نسبی ایجاد گردد ممکن است در انتخابات به یکی از دو شکل پیش گفته بروز کند: (۱) شکل مدنی در قالب اعتصاب

آرام و یا رای دهی به جریان مخالف و یا به عکس، (۲) در صورت افزایش ناکامی و ناامیدی از راه‌های مدنی، با راه حل‌های پرخاشگرانه مانند اعتصاب افراطی، شورش و حتی انقلاب. از منظر نظری، پرخاشگری ناشی از واکنش طبیعی افراد مستاصل شده‌ای است، که درخواست‌هایشان از طریق مدنی ناکام مانده است. در هنگام انباشت ناکامی و فقدان مفرهای مدنی، واکنش طبیعی به محرومیت به عنوان بخشی از ماهیت زیستی انسان‌ها بروز می‌کند. در صورت تعبیه شدن سازوکارهای نهادین موثری چون انتخابات و اعتصاب آرام، امکان بیشتری وجود دارد که نارضائاتی‌ها به صورت تغییر رای نمود پیدا کند. در دنباله این گفتار، محورهای نظری تدگر را به شرح زیر مطرح می‌کنیم.

۱- مدل محرومیت نسبی گر

چمتکه گفته شد، نظریه تدرابرت گر را عمدتاً در ادامه نظریه جیمز دیویس دانسته‌اند. دیویس با دیدگاه اقتصادی محض، محرومیت نسبی را عامل بزرگ رفتارهای غیرمتعارف می‌دانست. فراتر از این محدوده نظری، تد رابرت گر به عامل انتظارات فزاینده انسانها در بروز ناخرسندی اشاره دارد. با این تفبیر، حتی در وضعیت فقدان محرومیت واقعی، انتظارات فزاینده می‌تواند به عنوان عاملی در بروز رفتارهای نامتعارف عمل کند. نظریه روانشناختی «سرخوردگی - پرخاشگری و رفتارهای نامتعارف» که مبنای نظریه محرومیت نسبی است این ادعا را دارد که عمدتاً سرخوردگی افراد در دستیابی به اهداف باعث ایجاد رفتارهای نامتعارف در آنها می‌شود. نتیجه وضعی این تعبیر آنست که هر چه سرخوردگی شدیدتر باشد بر شدت کمیت و کیفیت عکس‌العمل علیه منابع سرخوردگی افزوده می‌شود. به علاوه، ادعای گر حاوی این پیامست که تاکتیک برخورد با منابع سرخوردگی می‌تواند به تعدیل و یا تشدید این کمیت و کیفیت بینجامد. مقایسه دستاوردها با فرصت پاداش و بیم از مجازات در تعیین نوع اقدام موثر است. به موجب این نظریه هر چه سرخوردگی شدیدتر باشد، کمیت عکس‌العمل شدیدتر خواهد بود و این نارضایتی گسترده است که انگیزه‌هایی را برای خشونت جمعی فراهم می‌نماید (رابرت گر، ۱۳۷۸، ص ۴۹).

۲- الگوهای محرومیت نسبی

تدرابرت گر سه الگوی عدم تعادل و محرومیت ناشی از آن را به شرح زیر فهرست می‌کند:

الف - محرومیت نزولی: محرومیت نزولی زمانی ایجاد می‌شود که انتظارات ارزشی یک گروه نسبتاً ثابت باقی می‌ماند، اما این تصور وجود دارد که توانایی‌های ارزشی نسبتاً رو به

کاهش گذاشته، و در عوض انتظارات افزایش می یابد. در ایت صورت، وضعیت ارزشی کل جامعه ممکن است به دلیل کاهش تولید کالاهای مادی، کاهش توان نخبگان سیاسی در تأمین نظم و امنیت یا حل بحرانها سقوط کند. همچنین افول تواناییهای ارزشی ممکن است به دلیل آن باشد که اعضای یک یا چند بخش از جامعه در تعارض با دیگر گروه ها بر سر ارزشهای کمیاب در وضعیتی نامطلوب قرار گیرند.

ب- محرومیت آرزومندانه یا بلندپروازنه: در این حالت آرزوها و انتظارات ارزشی ممکن است حاکی از تقاضایی بیشتر از ارزشها باشد که پیش از این نیز تا حدودی موجود بوده است. به عنوان مثال، تقاضا برای کالاهای مادی بیشتر یا میزان بیشتر عدالت و نظم سیاسی می تواند به عنوان مصداقی از این نوع محرومیت باشد.

پ- محرومیت صعودی: الگوی محرومیت صعودی برگرفته از الگوی دیویس است که در آن بهبود طولانی مدت و کم و بیش پیوسته ارزشی مردم، انتظاراتی را درباره استمرار این بهبود پدید می آورد. فشار اقتصادی در یک اقتصاد رشد یابنده نیز می تواند همین تأثیر را به بار آورد، حتی طرح یک ایدئولوژی نوساز در جامعه ای که با عدم انعطاف ساختاری روبرو است همین تأثیر را دارد (مرادی، ۱۳۸۴، ص ۸۳).

برای ایجاد احساس محرومیت نسبی در جامعه، دو شرط لازم و کافی زیر باید وجود داشته باشد: ادراک نابرابری و ارزیابی نابرابری

الف- ادراک نابرابری: وجود نابرابری واقعی و عینی در جامعه برای پیدایش احساس محرومیت نسبی در جامعه کمتر مهم است تا ادراک ذهنی و ارزیابی ذهنی نابرابری. زیرا تا وقتی که مردم از نابرابری خبر ندارند از آن ناراحت نمی شوند. اما ادراک نابرابری بیش از هر چیز تابع دو عامل است: قدرت و توانایی درک؛ و امکان ادراک (امکان مشاهده، امکان کسب اطلاعات).

• **قدرت ادراک:** قدرت ادراک نابرابری می تواند توسط مکانیسم های آموزشی و آگاهی دهنده مانند مدرسه، مسافرت، مذهب، وسایل ارتباط جمعی تقویت شود. اما قدرت ادراک به تنهایی برای درک نابرابری کافی نیست.

• **امکان ادراک و مشاهده:** ادراک نابرابری همراه با ایجاد شرایطی برای ادراک نابرابری تقویت می گردد. مثلاً افزایش تماس انسان های فقیر با انسان های ثروتمند و دیدن خانه ها و ویلا و ماشین های مدرن آنها امکان درک نابرابری را بالا می برد.

ب- **ارزیابی نابرابری:** احساس محرومیت نسبی وقتی بوجود می‌آید که انسان‌ها خود را با دیگران مقایسه کنند. انسان خود را با وضعیتی که به وضعیت او نزدیک است مقایسه می‌کند (رفیع پور، ۱۳۷۷، ص ۸۳).

تعریف محرومیت نسبی و چگونگی شکل‌گیری این احساس در افراد جامعه: محرومیت نسبی به عنوان برداشت بازیگران از وجود فاصله، تعارض و حتی تضاد میان انتظارات یا توقعات ارزشی و توانایی‌های ارزشی انسان تعریف می‌شود. منظور از توقعات ارزشی اشاره به آن دسته یا سطح از مطلوبیت‌هاست که فرد خود را شایسته بدست آوردن یا حفظ آن‌ها می‌داند. در این رابطه، به مواردی نظر معطوف است که فرد یا گروه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و یا اقتصادی خاصی احساس می‌کند بر اساس جایگاه و پتانسیل‌هایی که در خود می‌بیند لیاقت داشتن دسته‌ای از ارزشها را دارد، که در آن زمان از آن محرومست. توقعات ارزشی به تناسب گروه‌های اجتماعی متفاوت می‌باشد. مثلاً در حوزه سیاسی، توقعات ارزشی را می‌توان شامل دسترسی به مناصب سیاسی، برابری سیاسی با دیگر گروه‌های جامع، رعایت کرامت انسانی، وجود آزادیها، بازخواست‌پذیری مسئولان، و ... امثال آن دانست. توقعات ارزشی در حوزه اقتصادی را می‌توان شامل دسترسی به مسکن، ماشین، تفریحات، رفاه اقتصادی و امنیت اقتصادی و کاری مناسب دانست. همچنین، توقعات و انتظارات ارزشی در حوزه اجتماعی را می‌توان بر خورداری از شایسته‌های اجتماعی و احترام و مورد قبول جامعه قرار گرفتن، کسب شایسته متناسب با شغل و سمت و غیره دانست. از سوی دیگر در کنار توقعات و انتظارات ارزشی که حوزه تصورات فرد را می‌سازد، واقعیت‌هایی در خصوص نقش واقعی فرد در اجتماع نیز مطرح است. در این خصوص، جایگاه واقعی فرد در اجتماع از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی از موارد قابل طرح است. لازم به ذکر است که هر چه شکاف میان واقعیت‌های اجتماعی فرد با انتظارات ارزشی وی بیشتر گردد، احساس محرومیت بیشتر ایجاد می‌گردد. البته در برخی مواقع ممکن است شکاف میان واقعیت‌های اجتماعی فرد با انتظارات ارزشی وی مابه‌ازای واقعی و خارجی نداشته باشد. در این صورت، شکاف متصوره امری موهوم و تصویری است. به کلامی دیگر، در برخی مواقع ممکن است این احساس، احساسی کاذب باشد. مثلاً مردم ممکن است بطور ذهنی با توجه به انتظاراتشان احساس محرومیت کنند، اما یک ناظر عینی آنان را نیازمند قلمداد نکند. بهر حال واقعیت شکاف و یا وجود توهم معطوف به شککاف مانع اقدام نمی‌شود. مسئله مقبولیت و حقانیت می‌تواند راه حلی برای این وهم باشد. گاه نیز ممکنست که این درک صحیح باشد. از سوی دیگر، عکس این قضیه نیز صادق است یعنی کسانی که در وضعیتی بسر می‌برند که از دید یک ناظر حد‌اعلای فقر یا محرومیت باشد ممکن است آن

وضعیت را ناعادلانه قلمداد نکنند. مقایسه تطبیقی میان خود و منزلت گروه های دیگر نزدیک به پایگاه و شان شخص می تواند روشن کننده وضعیت فرد باشد.

با توجه به شرایط بالا، به بحثی می پردازیم که تاثیر متغیر مستقل تغییرات اجتماعی دوران هشت ساله ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی را بر ایجاد و تقویت احساس محرومیت نسبی و روی آوری برخی گروه های اجتماعی به رای دهی به گرایش جدید موضوع مطالعه خود قرار می دهد.

گفتار دوم: واقعیت یا توهم محرومیت نسبی: مطالعه موردی دوران تعدیل اقتصادی

همان گونه که در قسمت قبل بیان شد برای ایجاد محرومیت نسبی در جامعه می بایست دو شرط لازم و کافی زیر وجود داشته باشد: ادراک نابرابری و ارزیابی نابرابری.

البته نقش متغیر واسطه ای تغییر اخلاق عمومی از پذیرش وضعیت موجود اقتصادی به ضرورت تغییر وضع موجود در جهت رسیدن به وضعیت مطلوب اقتصادی نیز بسیار مهم ماست. در واقع، متغیر واسطه ای نقش کاتالیزور را ایفاء می کند. به طور خاص، نقش متغیر واسطه ای تغییر اخلاق عمومی (از حالت پذیرش شرایط موجود بدلیل این که خواست خدا بر این امر قرار گرفته به سمت تغییر شرایط موجود و تلاش برای رسیدن به وضعیت مطلوب تر برای زندگی) باعث تغییر اخلاق عمومی به سمت با اهمیت شدن ثروت و اقتصاد و رفاه در جامعه می گردد. روانشناسان سیاسی چون مک کله لندبر اهمیت این امر، و نقش بلند پروازی واقعگرایانه تاکید دارند.

ماکس وبر نیز در اخلاق پروتستانتیسم و روحیه سرمایه داری به اهمیت نقش این فضا اشاره دارد. در تفسیر او، تغییر اخلاق عمومی و مذهبی از خوانش "قضاپایه و تکلیف محور فقهی" کاتولیسیسم به "فلسفه قدر-پایه و حق-مبنای" پروتستانیسم کاتالیزور توسعه غرب شد. تفسیر کاتولیک بدلیل پذیرش شرایط موجود و عدم تاکید بر جانشین خدا بودن انسان بر روی زمین و تلاش انسان برای ساخت دنیای زیست خود برای سعادت مند شدن باعث عدم پیشرفت غرب و دوران سیاه قرون وسطی گردید. در صورتی که اخلاق پروتستانتیسم علی رغم حفظ مذهب و سعی در پاک و درونی کردن آن، تلاش کرد با ایجاد قرائت جدید رسیدن به سعادت را از طریق تلاش و کوشش انسان برای بهتر کردن وضعیت زندگی مادی افراد میسر سازد. بنظر وبر، این مسئله باعث گسترش سرمایه داری و پیشرفت غرب گردیده است.

با توجه به مباحث بالا، نقش موثر متغیر واسطه ای هم آشکار می گردد. در بندهای دوگانه زیر، به بحثی مجمل در خصوص مصادیق این دو شرط لازم و کافی در دوران ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی و عوامل تقویت کننده آن خواهیم پرداخت. فرضیه این

گفتار آنست که سیاست تعدیل هم قدرت ادراک ملت ایران را افزایش داده بود، و هم امکانات بیشتر مشاهده و ادراک نابرابری را. با عنایت به انسدادسیاسی، و فقدان بازخواست پذیری از سوی نظام سیاسی (سیف زاده، نوسازی و توسعه، ویرایش جدید، منتظر چاپ از ۱۳۸۷: بخش اول).

الف - ادراک و ارزیابی نابرابری در ایران بین سال های ۱۳۷۶-۱۳۶۸

با استناد به آمار و اسناد موجود، از منظر فرضی، به نظر می رسد که برنامه سازندگی مورد اهتمام مدیریت سیاسی عملگرای رفسنجانی هم به "افزایش قدرت ادراک" و هم "امکان بیشتر مشاهده و ادراک نابرابری" بخشی از جامعه منجر شده بود. از منظر نظریه محرومیت نسبی گر، وجود این دو شرط لازم و کافی می تواند به عاملی برای ایجاد احساس محرومیت تبدیل شود. البته در این رابطه، نقش متغیر واسطه ای تغییر فضای محیطی از رویاگرانی (حب و بغضی) اولیه انقلاب به واقعگرایی ناشی از نتایج رویاگرانی هم بی اثر نبود. به طور مثال، وجود فضای ارزشی مبنی بر اینکه اقتصاد و پول به یک ارزش اجتماعی تبدیل شده باشد عامل مهمی در تسهیل احساس محرومیت دارد. در جوامعی که ارزش های صوفی/قضاگرایانه گرایانه به عنوان ارزش هایی مهم بهاء داده می شود، و در مقابل جوامعی که به ارزش های قدرگرایانه خلیفه الهی در تولید ثروت و قدرت به عنوان ارزش توجه می شود، با دو شرایط محیطی و یا متغیر واسطه ای متفاوت روبرو می شویم که به دو شکل متضاد عمل می کند.

با استناد به این مقدمه نظری، مشخص می شود که در دولت عملگرای رفسنجانی با تغییر فضای ارزشی اجتماعی، نقش متغیر واسطه ای معادلات صوفی گرایانه "فناعت در تولید" در هم ریخته شده بود. در نتیجه این تحول، تاثیر متغیر عوامل اقتصادی بر ظهور متغیر وابسته محرومیت نسبی بسیار تسهیل شد. بخش متوسط جامعه هم خود را سزاوار وضعیت بهتر می دید، اما به لحاظ انسدادسیاسی و فقدان توان کارآفرینانه، از توان رقابت باز مانده، و در نتیجه دچار ناکامی و محرومیت نسبی شد.

بر خلاف این وضعیت نو ظهور و دو گانه فرهنگی، در گذشته، منشور ساده زیستی انقلاب ایران ملازم با حاکمیت ارزش های صوفی گرایانه بود. در آن منشور فقدان توان کارآفرینی جهت تغییر وضع موجود با فرهنگ صوفی گرایانه قدر اندیش توجیه می شد. به تولید ثروت به عنوان ارزشی منفی نگاه می شد. ساده زیستی و فناعت به امکانات معیشتی صرف به عنوان یک ارزش اجتماعی مطرح بود.

از لحاظ آماری، بر اساس نتایج تحقیقات میدانی صورت گرفته، نزدیک به ۷۰ درصد از پاسخگویان معتقد بودند که در سال ۶۵ مردم به کسانی که با ماشین های گران و وسایل شیک بیرون می رفتند خیلی کم احترام می گذاشتند. اما در سال ۷۱ و سال های بعد این ارزش تغییر

کرده بود و مردم عموماً (۶۲ درصد) برای اینگونه افراد، خیلی زیاد احترام قائل بودند (رفیع پور، ۱۶۹). به کلامی دیگر، با ارزش شدن ثروت و گسترش نابرابری در سال های پس از انقلاب مخصوصاً بین سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ که تلاش برای سازندگی زیر ساخت های اقتصادی ایران همراه با خصوصی سازی صورت گرفت باعث با اهمیت شدن پول و ثروت گردید. از سوی دیگر آشکار شدن مشکلات اقتصادی ایران پس از پایان جنگ ایران و عراق و در نتیجه اتخاذ اقتصاد دولتی در طول این سال ها باعث گرایش مدیریت سیاسی-اجرائی عملگرای آقای رفسنجانی به سمت اتخاذ اقتصاد خصوصی و خصوصی سازی در عرصه اقتصادی گردید. موفقیت خصوصی سازی خود نشأت گرفته از موفقیت دولت در ایجاد روحیه خلاق و تولید کننده در جامعه بود که تقویت این روحیه خود نیازمند تبدیل شدن ثروت و پول به عنوان یک ارزش در جامعه بود.

ب- نابرابری و بروز نارضایتی در جامعه

چنانکه در بندهای نظری گفتار اول گفته شد، نابرابری صرفاً "شرط لازم نارضایتی است. فعال شدن نابرابری به صورت نارضایتی نیازمند شرط کافی تغییرات ارزشی نیز هست. حتی ممکن است نابرابری به عنوان یک واقعیت در جامعه وجود داشته باشد، و یا به عکس، احساس محرومیت در جامعه امری صرفاً "ذهنی باشد. البته که نقش متغیر وایزه تی هم مهم است

در جامعه ایران عمدتاً نابرابری هم در دوره قبل انقلاب و هم پس از انقلاب به عنوان یک واقعیت وجود داشته است. اگر چه بعد از انقلاب اقداماتی مهم در جهت کاهش نابرابری در قانون اساسی و در عمل انجام گرفت، (مانند دادن مسکن از طریق تعاونی ها به افراد قشر پایین و دادن کوپن ارزاق عمومی و دادن یارانه دولت به بسیاری از کالاهای عمومی)، با این حال هم نابرابری مخصوصاً پس از پایان جنگ و دوران سازندگی با تاکید بر خصوصی سازی گسترش یافت، و هم نظام ارزشی جتمعه متحول شد. بطوری که نسبت سهم ۱۰ درصد ثروتمندترین به ۱۰ درصد فقیرترین کل کشور از ۲۳/۱۸ در سال ۱۳۶۸ به ۲۷/۳۱ در سال ۱۳۷۱ رسید. یعنی تفاوت بین فقیر و ثروتمند بطور نسبی نزدیک به ۱۲ درصد بیشتر شده است (رفیع پور، ص ۱۷۷).

بنابراین نابرابری طی سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ بطور نسبی رو به افزایش گذاشته است. از سوی دیگر، مراجعه عمومی و تحقیقات صورت گرفته نشان از این دارد که در میان جمعیت شهری مخصوصاً شهرهای بزرگی چون تهران، وجود این نابرابری مورد ادراک قرار گرفته است. مثلاً در تحقیقی که در سال ۱۳۷۳ با یک نمونه ۳۵۰ نفری از مردم شهر تهران (روسای خانواده) انجام شد، ۷۹/۹ درصد معتقد بودند که تفاوت میان فقیر و ثروتمند بسیار زیاد است

و ۱۲ درصد آن را زیاد ارزیابی می کردند. به عبارت دیگر ۹۷/۷ درصد از پاسخگویان تفاوت بین فقیر و ثروتمند در ایران را "زیاد" تا "بسیار زیاد" می دانستند. شواهد دیگری نیز این احساس مردم را تایید می کند. مثلاً یافته های پژوهشی دیگر نشان می دهد که "درصد فقر مطلق در جامعه شهری از ۴۹ درصد در سال ۱۳۶۹ به ۵۷ درصد در سال ۱۳۷۱ رسیده بود (دینی، ۱۳۷۲، ص ۱۴ و ۲۰). شواهد دیگری نیز وجود دارد که بر گسترش نابرابری در جامعه ایران پس از سال های ۱۳۶۶-۱۳۶۸ دلالت دارد.

با توجه به اثبات واقعیت وجودی شرط لازم نابرابری در ایران بین سال ها ۱۳۶۶-۱۳۶۸، آزمون فرضیه این پژوهش، به تبع آموزه های نظری رابرت گر، نیازمند بررسی وجود/ و یا عدم وجود شرط کافی و شرط محیطی نیز برای بروز احساس نارضایتی هست. همان گونه که قبلاً بیان شد وجود نابرابری برای ایجاد احساس محرومیت نمی تواند شرط کافی باشد. بلکه ادراک این نابرابری است که به عنوان شرط کافی در شکل گیری احساس محرومیت در جامعه نقش ایفاء می کند. لازم به ذکر است که ادراک نابرابری در جامعه می تواند توسط سازو کارهای زیر، از جمله افزایش آموزشهای مدرن، تقویت گردد.

۱- توسعه آموزش و افزایش امکان ادراک نابرابری

یکی از مهم ترین عناصر درک نابرابری در سطح جامعه توسعه آموزش می باشد. در سال ۱۳۵۵ جمعیت با سواد کشور ۱۲۸۷۷۰۰۰ نفر بوده است که در سال ۱۳۶۰ به ۱۷۴۴۶۰۰۰ نفر، در سال ۱۳۶۵ به ۲۳۹۱۳۰۰۰ نفر و در سال ۱۳۷۵ به ۴۱۵۸۲۰۰۰ نفر (۷۹/۲ درصد) افزایش پیدا کرده بود. درصد باسوادی بین سال های ۴۵ و ۵۵ حدود ۱۸/۸ درصد بین سال های ۵۵ و ۶۵ حدود ۱۴/۲ درصد و بین سال های ۶۵ و ۷۵ حدود ۱۷/۸ درصد بوده است. (جوان، ۱۳۸۰، ص ۱۷۱)

آموزش عالی نیز از دهه دوم انقلاب شروع به گسترش نمود، به شکلی که در طول دو برنامه پنج ساله اول و دوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (۷۲-۱۳۶۸) و (۷۸-۱۳۷۴) تعداد دانشگاه ها و موسسات آموزش عالی به دنبال کاهش هایی که در دهه اول انقلاب پیدا کرده بود از ۱۰۲ دانشگاه و موسسه آموزش عالی در سال ۱۳۶۷ به ۲۷۰ مورد در سال ۷۸-۱۳۷۷ رسید. همچنین تعداد دانشجویان از یکصد هزار نفر جمعیت کشور در کل بخش دولتی و غیردولتی، از ۴۸۶/۵ نفر در سال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷ به ۶۹۸/۷ نفر در سال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷ و ۲۱۰۸ نفر در سال ۷۸-۱۳۷۷ افزایش یافت. بطوری که نسبت کل دانشجویان به جمعیت سنی ۱۸-۲۴ ساله از ۳۸ هزار در سال ۱۳۵۵ به ۲۷ هزار در سال ۱۳۶۵ و ۲۴۱ هزار در سال ۱۳۷۶ رسید. سهم زنان در پذیرش دانشگاهی از ۲۸/۵ درصد در سال ۱۳۶۸-۱۳۶۷ به

۴۹/۵ درصد در مجموع بخش دولتی و غیر دولتی در سال ۱۳۷۹-۱۳۷۸ افزایش یافت و جمعیت دانشجویی زنان نیز از ۲۸/۶ درصد در سال ۱۳۷۶ به ۴۵/۳ درصد در سال ۱۳۷۹-۱۳۷۸ بالغ شد (گزارش ملی آموزش عالی ایران، ۱۳۸۱، ص ۱۶-۱۴).

تعداد دانشگاه های کشور از ۲۶ دانشگاه در سال ۱۳۵۷ پس از یک افت در سال ۱۳۶۲ به ۴۰ دانشگاه در سال ۱۳۶۵ رسید (مازار، ۱۳۸۰، ص ۲۶۱ و ۲۶۲). در نهایت در سال ۱۳۸۰، ۴۹ دانشگاه وابسته به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۳۳ دانشگاه علوم پزشکی زیر نظر وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی، ۱۱ دانشگاه وابسته به سایر وزارتخانه ها و ۹ دانشگاه غیر دولتی در کل وجود داشته است که جمعا ۱۰۲ دانشگاه بالغ می شود.

تعداد دانشجویان در سال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷، ۷۵۱۳۷۵۶ نفر شامل ۵۸۸۷۱ نفر دانشجوی کاردانی، ۹۸۹۱۷ دانشجوی کارشناسی، ۶۳۴۰ دانشجوی ارشد، ۱۰۳۲۰ دانشجوی دکترای حرفه ای و ۱۲۴۵ دانشجوی دکترای تخصصی بود. تعداد کل دانشجویان دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی دولتی در کشور در سال تحصیلی ۱۳۸۰-۱۳۷۹: ۷۰۹۴۹۶ نفر شامل ۳۳۳۹۳۲ زن بوده است که در سال تحصیلی ۱۳۸۲-۱۳۸۱ به ۸۰۹۵۶۷ نفر افزایش یافته است. از این تعداد ۱۷۲۶۶۵ نفر در دوره کاردانی، ۵۵۲۹۰۷ نفر در دوره کارشناسی، ۳۹۱۷۴ نفر در دوره کارشناسی ارشد، ۳۲۱۵۹ نفر در دوره دکترای حرفه ای و ۱۲۳۶۲ نفر در دوره دکترای تخصصی مشغول به تحصیل بوده اند.

تعداد فارغ التحصیلان دانشگاه ها و موسسات آموزش عالی دولتی در سال تحصیلی ۶۲-۱۳۶۱ فقط ۵۷۹۳ نفر بوده است که در سال ۶۵-۱۳۶۴ به ۲۸۸۶۸ نفر ارتقاء پیدا کرده است. این تعداد در سال تحصیلی ۱۳۷۷-۱۳۷۶ به ۹۱۰۵۱ نفر افزایش می یابد. از این تعداد ۲۳۳۴۴ نفر در مقطع کاردانی، ۵۵۶۶۲ نفر در مقطع کارشناسی، ۶۲۹۲ نفر در مقطع کارشناسی ارشد و ۴۴۶۶ نفر در مقطع دکترای حرفه ای فارغ التحصیل شدند.

دانشگاه آزاد اسلامی به عنوان نخستین دانشگاه غیر دولتی بعد از انقلاب فعالیت خود را از اوایل سال ۱۳۶۲ شروع نمود و در حالی که در سال ۱۳۶۲ فقط ۲۳۹ نفر دانشجو داشت در سال ۱۳۶۵-۱۳۶۴ به ۱۴۰۵ نفر افزایش یافت. فارغ التحصیلان این دانشگاه در سال ۱۳۷۰-۱۳۶۹، ۱۸۴۰۶ نفر در سال تحصیلی ۱۳۷۳-۱۳۷۲، ۵۸۱۱۳ نفر، در سال ۱۳۷۴-۱۳۷۳، ۸۱۵۶۲ نفر، در سال تحصیلی ۱۳۷۶-۱۳۷۵، ۶۵۳۰۳ نفر و در سال تحصیلی ۱۳۸۰-۱۳۷۹، ۱۹۶۰۶۲ نفر بوده است. در حالی که در سال تحصیلی ۸-۱۳۵۷ شمار دانشجویان کشور ۱۷۵۶۷۵ نفر بوده است که ۳۰/۸۰ درصد آنان را زنان تشکیل می دادند، در سال ۷۶-۱۳۷۵ تعداد کل دانشجویان کشور به ۱۱۹۲۵۳۸ نفر بالغ گردید (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۱، ص ۲۷۶).

به طور کلی گسترش سواد، آموزش و پرورش و آموزش عالی در کشور در فاصله انقلاب اسلامی و دوم خرداد ۱۳۷۶ تا اندازه زیادی آگاهی های عمومی را گسترش داده و زمینه ادراک نابرابری را بالا برده است. با افزایش سطح آموزشی، به تدریج سطح توقعات آنان نیز به شدت کرده بود. در این خصوص، جایگزینی ارزش "حق خواهی" مدرن به جای "تکلیف گرایی سنتی" فضای ارزشی لازم برای شکل دهی به این توغعات فراهم کرد.

افزایش سطح سواد و انتظارات = ادراک محرومیت

گسترش سطح سواد و تعداد فارغ التحصیلان دانشگاه ها در مقاطع مختلف باعث افزایش سطح انتظارات افراد برای برخورداری از امکانات اقتصادی، اجتماعی. رفاهی می گردد انتظار فرد بی سواد برای برخورداری از سطوح امتیازات پایین تر از انتظار فرد تحصیل کرده می باشد. عدم وجود ارتباط منطقی بین پذیرفته شدگان رشته های مختلف با میزان نیاز جامعه باعث می گردد که از یکسو دانشجوی خود را محق قرار گرفتن در منزلت حرفه ای مناسب با رشته مورد مطالعه خویش بدانند. از سوی دیگر، به هنگام فراغت از تحصیل و ورود به بازار کار، فارغ التحصیلان با کمبود بازار کار و عدم وجود کار مواجه می گردیدند. این مسئله باعث ایجاد شکاف گسترده بین انتظارات افزایش یافته وی برای کسب شغل مورد نظر (همراه با کلیه امتیازات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی آن) از یکسو با شرایط بیکاری و ناامیدی نسبت به برخورداری از حداقل امتیازات (ازدواج، مسکن، کار، امرار معاش) می گردد. این شکاف همراه با ناامیدی نسبت به دست یافتن به انتظارات در آینده نزدیک و حتی دور باعث ایجاد محرومیت نسبی در میان دانشجویان گردیده بود. همین ناامیدی باعث روی آوری آنها به ساز و کارهای مختلف پاسخ طبیعی چون اعتصابات نا آرام و پرخاشگری، و پاسخهای مدنی چون رأی به عاملان تغییر و ظهور شرایط جدید، مخالفت نسبت به گروه حاضر و دست زدن به اعتراضات دانشجویی گردیده بود.

در کنار شرایط بالا، شرایط دیگری نیز احساس محرومیت را در میان اقشار تحصیل کرده بالا می برد. از جمله آنکه، معدود فارغ التحصیلانی که موفق به پیدا کردن کار می شدند، از داشتن کار مناسب شان جدید خود محوم بودند. فقدان در آمد مکفی، و افزایش چشمگیر در آمد با هزینه ها از دیگر عواملی بود، که تازه کارورزان خود را سزاوار تحمل رنج آن را نمی دیدند.

۲- توازن بین درآمدها و هزینه ها: تصور و یا واقعیت؟

به رغم آنکه از سال ۱۳۶۸ برخی اقدامات صورت گرفته باعث بهبود واقعی توازن در آمد و هزینه طی سالهای اول اجرای برنامه سازندگی شد، اما در بلند مدت، هم این توازن رو به رشد و مثبت معکوس شد و هم تصور عمومی نیز بر وجود شکاف دامن زده بود. به طور نمونه، مراجعه به آمار رسمی در زمینه هزینه ها و درآمدها نشان از بهتر شدن وضعیت درآمدها به نسبت سال ۱۳۶۱ داشته است. بدین معنی که در سال ۱۳۶۱ درآمد خانوار شهری ۱۹/۷ درصد کمتر از هزینه هایشان بوده در حالی که این رقم برای سال ۱۳۷۰ به ۷/۲ درصد کمتر از هزینه هایشان رسیده است که این آمار نشان از بهتر شدن وضعیت آن ها داشته است.

مقایسه هزینه ها و درآمدها در سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۷۰ نشان از بهتر شدن وضعیت بوده است. از جمله آنکه، هزینه های غیر خوراکی و خوراکی در سال ۱۳۶۱ بترتیب ۵۲۸۳۹۶ و ۳۵۵۰۷۳ که جمعا بالغ بر ۸۸۳۴۶۹ کل هزینه بوده است. اگر این هزینه ها را با احتساب درآمد که ۷۰۹۶۰۱ در همین سال در نظر گرفته شود، آنگاه تفاوتی ریالی معادل ۱۷۳۸۶۸ بدست می آید. این تفاوت ریالی حاکی از بهبودی مطلوب در حد ۱۹/۷- درصد بوده است. هزینه های غیر خوراکی و خوراکی در سال ۱۳۷۰ بترتیب ۲۰۹۹۷۰۶ و ۹۵۸۹۸۵ بوده است. در حالیکه، کل هزینه های خانوار بالغ بر ۳۰۵۸۶۹۱ بوده، در نظر گرفتن این هزینه ها به نسبت درآمد در این سال (که ۲۸۴۰۸۲۶ بوده) حاکی از تفاوت ریالی به میزان ۲۷۸۶۵ ریال است، که نشان از ۷/۲- درصد بهبود بوده است. این آمار اگر چه نشان از بهبود فاصله میان هزینه ها و درآمدها داشته است اما با این حال هنوز فاصله میان هزینه و درآمد بالا بوده است (سالنامه آماری، ۱۳۷۱، ص ۵۴۵ و ۵۴۶).

با توجه به افزایش قیمت برخی کالاها مانند دلار، سکه طلا، گوشت، شیر، برنج، روغن و غیره از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۷۳ جز سکه که در سال ۱۳۷۵ مقداری کاهش یافته عموم کالاها رو به افزایش بوده است. در مقابل چنین میزان تورمی که در طول ۱۶ سال ذکر شده ۶۰ برابر بوده است، حقوق کارمندان دولت افزایشی در حدود ۵ تا ۱۰ برابر داشته است. برای مهار تورم، و حمایت از بخشهای با حقوق ثابت، مدیریت سیاسی-اجرایی عملگراها به اقداماتی جبرانی نظیر دادن مسکن ارزان به کارمندان دست زد. امید بود که این سیاست ها موجب کاهش فاصله میان درآمد و هزینه ها شود. در عمل، تردید کمی وجود دارد که اقدامات صورت گرفته موجب کاهش فقر و گسترش قدرت خرید در جامعه شده باشد. از طرف دیگر عده ای که درآمدهای خود را با نوسانات ارزی تطبیق و افزایش می دادند و یا افرادی که در موقعیت های مناسب قرار گرفته بودند، از این شرایط سود برده و در نتیجه فاصله بین فقیر و غنی یا نابرابری در جامعه بیشتر شده بود (رفیع پور، ص ۱۸۸-۱۸۷).

به کلامی کوتاه، بر خلاف دستاوردهای فوری، در بلند مدت، در طی مدیریت سیاسی-اجرایی عملگراها، از بین رفتن همگونی میان درآمد و هزینه ها در میان اقشار مختلف جامعه باعث ایجاد احساس محرومیت نسبی در میان آن ها در طولانی مدت گردیده بود.

۳- درآمد سرانه و توزیع نابرابر آن و ظهور انتظارات جدید

توزیع نابرابر درآمد سرانه تا زمانی که به عرصه ادراک درنیاید عامل سرخوردگی و محرومیت در جامعه نخواهد شد. اما اگر این نابرابری در نتیجه گسترش آگاهی و ارتباط عمومی به عرصه ادراک درآید، در آن صورت به عامل پرخاشگری و رفتارهای مقابله جویانه تبدیل خواهد شد.

با توجه به این مبنای نظری، به مطالعه الگوی تغییر درآمد سرانه جامعه ایران تا سال ۱۳۷۶، آثار آن خواهیم پرداخت.

درآمد سرانه در سال ۱۳۶۹، ۵۵۱/۵ هزار ریال بوده است. در سال ۱۳۷۱ این رقم رشد منفی داشته، و به ۴۹۳/۸ هزار ریال کاهش پیدا کرده بود. در سال ۱۳۷۲ به ۵۷۶/۴ هزار ریال افزایش و در سال ۱۳۷۳ باری دیگر، به ۵۴۷/۶ هزار ریال کاهش یافت. از سال ۱۳۷۴، باری دیگر، درآمد سرانه روند صعودی یافته و در سال ۱۳۷۵ به ۶۱۷/۲ هزار ریال رسید. از سال ۱۳۷۶، باری دیگر شاهد دوباره روند نزولی در آمد سرانه بودیم (نیلی، ۱۳۷۵، ص ۵۳).

طی دوره ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۷ علاوه بر مشکلات اقتصادی مانند وقوع جنگ، محاصره اقتصادی، درگیری های داخلی و ...، نرخ بالای رشد جمعیت به عنوان عاملی در کاهش درآمد سرانه نقش داشت. با وجوی که درآمد سرانه در سال های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ ا به طور مقطعی افزایش یافت، ولی بدلیل افزایش مشکلات اقتصادی رشد درآمد سرانه از سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۶۷ منفی شد. پس از جنگ و شروع دوران بازسازی اقتصادی از سال ۱۳۶۸ رشد درآمد سرانه روند مثبت و افزایشی خود را آغاز کرد که تا سال ۱۳۷۰ ادامه داشت. از سال ۱۳۷۰ به بعد، رشد درآمد سرانه کاهش یافت و روند نزولی بخود گرفت، به گونه ای که در سال ۱۳۷۳ سه درصد رشد منفی داشت (جمعی از مولفان، ۱۳۷۹، ص ۱۰۱ و ۱۰۲).

سهم ۴۰ درصد پایینی، ۴۰ درصد میانی و ۲۰ درصد بالایی جامعه از هزینه خانوار در سال ۱۳۶۱ بترتیب ۱۳/۹، ۳۷/۴ و ۴۸/۷ درصد و در سال ۱۳۶۵ بترتیب ۴۷/۴ درصد و در سال ۱۳۷۳ بترتیب ۱۵، ۳۷/۳ و ۴۷/۷ درصد بوده است. همچنین نسبت ده درصد بالایی جامعه به ۱۰ درصد پایینی در سال ۱۳۶۱، ۲۲/۲ برابر، در سال ۱۳۶۵، ۳۹/۸ برابر و در سال ۱۳۷۲، ۲۲/۱ برابر؛ در سال ۱۳۷۳، ۱۹/۹۷ برابر، در سال ۱۳۷۴، ۲۰/۵۴ برابر؛ در سال ۱۳۷۵، ۲۰/۲۲ برابر؛ در سال ۱۳۷۶، ۱۸/۹۳ برابر بوده است (اقتصاد ایران، ۱۳۷۰، ص ۱۴۰).

در این دوره در نتیجه گسترش طبقه متوسط امکان مقایسه میان طبقات پایین با بالای جامعه (برخوردار از بالاترین درآمد سرانه) فراهم گردید. همان گونه که می‌دانیم در یک نظام اجتماعی که غالباً فقط از دو قشر بالا و پایین تشکیل شده است قشر پایین (مردم فقیر و کم درآمد) خود را با اربابان خود مقایسه نمی‌کنند. اما وقتی قشر متوسط مانند یک حلقه اتصال بین دو قشر پایین و بالا بوجود آید، این مقایسه امکان‌پذیر می‌گردد.

بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ نیز با توجه به گسترش طبقه متوسط درآمدی در ایران و ارتباط طبقات پایین با این طبقه عملاً طبقات پایین توانستند نسبت به توزیع ناعادلانه درآمد آگاهی پیدا نمایند. این طبقات که هم از لحاظ نوع کار (کاری) و هم از لحاظ میزان درآمد (بسیار پایین) در تنگنا قرار داشتند، ملاحظه می‌کردند که گروهی از مردم علی‌رغم کار کمتر سود بسیار زیاد را بدست آورده‌اند. درک این نابرابری همراه با مشاهده اتومبیل‌های بسیار لوکس در شهرها و خانه‌های بسیار گرانبه‌ای که اصلاً طبقات پایین و حتی متوسط فکر رسیدن به آن‌ها را نمی‌کردند بر ادراک این نابرابری توسط طبقات پایین افزود.

با آگاهی از این نابرابری در این دوره افراد خود را با دیگر گروه‌های اجتماعی که بالاترین سطح درآمد را داشتند مقایسه می‌کردند. در این شرایط، احساس محرومیت نسبی (تفاوت میان جایگاه اجتماعی که آنها در آن قرار داشتند با توقعی که از برخورداری از مزایای اقتصادی و اجتماعی داشتند در آنها ایجاد می‌شد. این احساس در برخی اقدامات جمعی چون شرکت در انتخابات در برخی افراد به حالت رد شرایط موجود و رای دادن به گروه جدید (دوم خرداد و یا آقای احمدی نژاد) که ادعای بهبود شرایط موجود را داشتند ظهور می‌نمود.

۴- افزایش تورم و سرخوردگی اقتصادی

همان گونه که قبلاً هم بیان شد توانایی ادراک و مشاهده واقعیت‌ها از عناصر اصلی و کلیدی درک نابرابری می‌باشد. این ادراک در نتیجه وجود و بررسی دو متغیر درآمدهای ثابت و افزایش تورم قابل بررسی می‌باشد. از آنجا که حقوق طبقات پایین و متوسط و میزان درآمد ماهانه آنها نرخی ثابت و مشخص را نشان می‌دهد قدرت خرید آنها نیز متناسب با درآمد آنها تعیین می‌گردد. با افزایش تورم مشاهده می‌شود که کارمندان قدرت خرید کالاهای کمتر را پیدا می‌کنند. این مسئله را می‌توان با مراجعه به افزایش حقوق کارمندان بطور سالانه با میزان نرخ تورم در سال به شکلی کامل درک کرد.

میانگین میزان افزایش حقوق کارمندان به دامنه‌ای بین ۱۰ تا ۱۴ درصد محدود می‌شد. در حالی که میانگین نرخ تورم در دوره زمانی ۷۳-۱۳۶۸؛ ۱۸/۸۴ درصد و ۷۴-۱۳۷۲، ۳۵/۶۸ درصد بوده است. بین سال ۱۳۶۸ تا نیمه دوم ۱۳۷۵ سطح قیمت‌ها و نرخ تورم روندی متمایز

را نشان می‌دهد. در طول برنامه اول، رشد اقتصادی متوسط نرخ تورم $۱۸/۸۴$ درصد در سال و نسبت به متوسط نرخ تورم طی سال‌های $۶۷-۱۳۵۹$ قریب به یک درصد کمتر بود. بر خلاف سال‌های برنامه اول، بین سال‌های $۴-۱۳۷۳$ میانگین نرخ تورم در سال ۱۳۷۴ به بالاترین سطح خود طی نیم قرن یعنی $۴/۴۹$ درصد رسید. بدین ترتیب افزایش سریع سطح قیمت‌ها همراه با نرخ بالای رشد حجم پول و نقدینگی طی سال‌های مذکور تورم را به یکی از عمده‌ترین مشکلات اقتصادی ایران تبدیل کرد (اقتصاد ایران، ۱۳۷۶، ص ۵۶-۵۸).

عدم وجود رابطه منطقی میان درآمد گروه‌های جامعه اعم از کارمندان و کارگران و افزایش حقوق آنها در سال با افزایش تورم باعث گردید که فرد کارمند و کارگر شکاف میان افزایش حقوق و تورم را کاملاً مشاهده کرده و با مراجعه به بازار کالا هر روزه شاهد پایین آمدن و کاسته شدن ارزش پول خود باشند. همین مسئله عاملی برای تقویت احساس محرومیت نسبی در جامعه و گرایش به سمت ایجاد پاسخ در مقابل وضعیت حاضر در جامعه بوده است. این نارضایتی در برخی افراد جامعه بصورت رأی به گرایش‌های جدید در عرصه انتخابات (دوم خرداد و آقای احمدی نژاد) تبلور پیدا کرد.

۵- افزایش بیکاری و ایجاد محرومیت

با آگاهی از فرض نظری مبنی بر تأثیر بیکاری و بر گسیخت اجتماعی، متأسفانه تحولات دوران مدیریت سازندگی از بی توجهی به این خطر حکایت داشت. بیکاری در دو سطح فارغ‌التحصیلان دیپلمه و دارندگان تحصیلات دانشگاهی (اعم از کاردانی، کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترای حرفه‌ای) معضلات عمده‌ای را برای جامعه ایران ایجاد نمود. ایجاد فاصله میان انتظار برخورداری از حداقل امتیازات اجتماعی چون مسکن، امرار معاش، تشکیل خانواده با واقعیت بیکاری و عدم برخورداری از حداقل امتیاز اجتماعی امرار معاش باعث ایجاد احساس محرومیت نسبی در میان جمعیت بیکار شد. البته هر قدر تحصیلات دانشگاهی بالاتر باشد، میزان محرومیت و قدرت ادراک این شکاف میان انتظارات افزایشی که در نتیجه تحصیلات ایجاد شده با واقعیت‌های ارزشی جامعه بیشتر می‌گردد. حال با توجه به برقراری ارتباط میان بیکاری و ایجاد محرومیت نسبی در این بند، به بیکاری در ایران به عنوان یک واقعیت و یا توهم می‌پردازیم.

نرخ بیکاری در ایران در سال ۱۳۶۸ در حدود $۴/۱۴$ درصد و در سال ۱۳۶۹ به $۰/۱۴$ درصد و در سال ۱۳۷۰ به $۷/۱۱$ درصد و در سال ۱۳۷۱ ؛ $۴/۱۱$ درصد؛ در سال ۱۳۷۲ به $۵/۱۰$ درصد و در سال ۱۳۷۳ به $۵/۱۰$ درصد رسید. این رقم برای سال‌های ۱۳۷۴ ؛ $۸/۱۰$ درصد؛ سال

۱۳۷۵؛ ۸/۸ درصد؛ سال ۱۳۷۶؛ ۱۱/۲ درصد و برای سال ۱۳۷۷ به رقمی معادل ۱۲/۹۳ درصد رسید (اقتصاد ایران، ۱۳۷۷، ص ۱۲-۱۰).

آمار و ارقام بالا نشان از وجود بیکاری و افزایش آن از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۷ داشته است. گسترش بیکاری نقشی مهم در ایجاد احساس محرومیت در میان مردم و مخصوصاً جوانان داشته است و این عامل، عاملی مهم در رای دهی در انتخابات به گرایش های جدید و مخالفت با گرایش حاکم داشته است.

گفتار سوم: یافته ها و تاملات نظری

یافته های نظری این مقاله مبنی بر آنست که اگر نخواهیم همچون مارکس اقتصاد به عنوان زیر بنا محسوب شود، اما نمی توان اهمیت آن را به عنوان یک عامل بسیار مهم در حرکت های مردمی نادیده بگیریم. یافته های این پژوهش، در واقع این ادعا را تأیید کرد. در این مقاله، تاثیر انتظارات اقتصادی در رای دهی در انتخابات را با مراجعه به آمار و ارقام و نظرسنجی ها که در دی ماه سال ۱۳۷۷ به انجام رسیده بود نشان دادیم. آمار و ارقام موجود نشان از این داشت که محرومیت نسبی ناشی از امور اقتصادی مهمترین در دوره مزبور بوجهی بود، که جامعه را به سوی تغییر می کشاند. به رغم پیروزی کارت انتخاباتی اصلاح طلبان سیاسی، براساس این نظرسنجی، ۸۸/۴ درصد از پاسخگویان مهم ترین انتظاراتشان را از رئیس جمهور حل مشکلات اقتصادی عنوان کرده بودند. از سوی دیگر پس از مشکلات اقتصادی مهم ترین خواسته جامعه آماری حل مشکلات بیکاری جوانان بوده است (اقتصاد ایران، خرداد ۱۳۷۸، ص ۱۳).

همساز با آموزه های تئوری روانشناختی محرومیت نسبی نسبت به رابطه بین عوامل اقتصادی و بروز احساس محرومیت نسبی، شاهد آن بودیم که قدرت و توانایی ادراک در ایران از سال ۱۳۷۶-۱۳۶۸ و پس از آن از طریق مکانیسم های آموزشی دائماً تقویت گردیده بود. به کلامی دیگر، گسترش سطوح آموزشی در جامعه و گسترش فارغ التحصیلان دانشگاه های داخلی و خارجی در سطوح مختلف آموزشی امکان ادراک نابرابری را افزایش داده بود. این تحول نتیجه قسری گسترش سطح سواد و تعداد فارغ التحصیلان دانشگاه ها در مقاطع مختلف بود. گسترش کمی و کیفی آموزش مدرسی باعث افزایش سطح انتظارات افراد برای برخورداری از امکانات اقتصادی گردیده است، در حالیکه فقدان عوامل پرورشی آموزش کارآفرینانه مدرن مانع تحقق مستقلانه آن هدف می شد.

ماهیت مدرسی آموزش دانشگاهی، و فقدان فضای مناسب پرورشی برای تولید دانش اموختگان کار آفرین موجب شده بود تا آموزش در ایران فاقد رتباط منطقی بین پذیرفته

شدگان رشته های مختلف با نوع و میزان نیاز آموزشی جامعه باشد. در نتیجه، از یکسو دانش اموختگان صرفاً "نماد افزایش انتظارات بود. آنان خود را محق قرار گرفتن در جایگاهی که به رشته وی مربوط می شود، می دانستند. از سوی دیگر، به اقتضای فقدان توان کارافرینانه، به هنگام فراغت از تحصیل و ورود به بازار کار، بر تقاضای موجود در بازار کار می افزودند، تا افزایش ظرفیت برای استخدام. این مسئله باعث ایجاد شکاف گسترده بین انتظارات افزایش یافته وی برای کسب شغل مورد نظر همراه با کلیه امتیازات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی آن از یکسو با بیکاری و ناامیدی نسبت به برخورداری از حداقل امتیازات (ازدواج، مسکن، کار، امرار معاش) می گردید.

شکاف همراه با ناامیدی نسبت به دست یافتن به انتظارات در آینده نزدیک و حتی دور باعث ایجاد محرومیت نسبی در میان دانشجویان گردیده است.

از سوی دیگر از بین رفتن هماهنگی میان درآمدها و هزینه ها در سطح جامعه باعث تشدید احساس محرومیت نسبی در جامعه گردیده بود. قیمت بسیاری از کالاهای اساسی مانند گوشت، شیر، برنج، روغن و غیره از سال ۱۳۵۷ تا سال ۱۳۷۳ افزایش قابل توجهی یافت که نشان از تورم داشت. البته، دولت در طول این سالها تلاش می نمود تا با اتخاذ تدابیری چون دادن مسکن ارزان به کارمندان، فاصله میان درآمد و هزینه ها را کاهش دهد. با این حال این دسته از اقدامات صورت گرفته ک نتوانستند موجب کاهش فقر و گسترش قدرت خرید در جامعه شود. این مسئله را با مراجعه به درآمد سرانه زمان مزبور می توان مشاهده نمود. اگر چه درآمد سرانه در سالهای ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ مقداری افزایش یافت، ولی بدلیل افزایش مشکلات اقتصادی رشد درآمد سرانه از سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۶۷ منفی شد. پس از جنگ و شروع دوران بازسازی اقتصادی از سال ۱۳۶۸ رشد درآمد سرانه روند مثبت و افزایشی خود را تا سال ۱۳۷۰ ادامه داد. اما از سال ۱۳۷۰ به بعد رشد درآمد سرانه کاهش یافته و روند نزولی بخود گرفت بشکلی که در سال ۱۳۷۳ سه درصد رشد منفی را نشان می داد.

علاوه بر موارد فوق، ضریب جینی نیز وخیم تر شده بود. فاصله طبقاتی و میزان برخورداری از این درآمد سرانه در میان ۴۰ درصد پایینی، ۴۰ درصد میانی و ۲۰ درصد بالایی در سال ۱۳۶۱ به ترتیب ۱۳/۹، ۳۷/۴ و ۴۸/۷ درصد و در سال ۱۳۶۵ به ترتیب ۱۲/۷، ۳۶/۵ و ۵۰/۸ درصد، در سال ۱۳۷۲ به ترتیب ۱۴/۶، ۳۸ درصد، ۴۷/۴ درصد و در سال ۱۳۷۳، ۱۹/۹۷، برابر، در سال ۱۳۷۴، ۲۰/۵۴، برابر؛ در سال ۱۳۷۵، ۲۰/۲۲ برابر و در سال ۱۳۷۶، ۱۸/۹۳ برابر بوده است.

درک این نابرابری توسط طبقات پایین در نتیجه تماس این طبقات و آگاهی آن ها از وضعیت طبقات بالا که از طریق مشاهده اتومبیل های لوکس در شهرها و خانه های گرانقیمت

در شهرهای بزرگ و ویلاهای زیبا و شخصی که اصلاً طبقات پایین و حتی متوسط فکر رسیدن به آن‌ها را نمی‌کردند بر ادراک این نابرابری و احساس محرومیت در طبقات پایین و متوسط افزود.

ادراک این نابرابری از سوی دیگر از طریق بررسی دو متغیر درآمدهای ثابت و افزایش تورم برای اقشار جامعه راحت‌تر گردیده بود. از آنجا که حقوق ماهیانه طبقات پایین و متوسط جامعه با نرخ ثابت و مشخصی رشد می‌کرد، تورم مهار گسیخته از قدرت خرید آنان به طور مستمر می‌کاست. با افزایش تورم ارتباط منطقی میان قدرت خرید و حقوق ماهیانه اقشار کارمند و کارگر جامعه هر ساله بیشتر از بین می‌رفت، و بر نارضایتی آنان می‌افزود.

این مسئله را می‌توان با مراجعه به افزایش حقوق کارمندان بطور سالانه با میزان نرخ تورم در سال بشکلی کامل مشاهده کرد. در دوره مطالعاتی مزبور، میزان افزایش حقوق کارمندان در حدود ۱۰ تا ۱۴ درصد در سال متغیر بود. این در حالی است که میانگین نرخ تورم در دوره زمانی ۱۳۷۳-۱۳۶۸، ۱۸/۸۴ درصد و ۱۳۷۴-۱۳۷۲، ۳۵/۶۸ درصد بوده است. در نتیجه، از بین رفتن رابطه منطقی میان درآمد گروه‌های جامعه اعم از کارمندان و کارگران (حقوق و افزایش حقوق آن‌ها در سال) با افزایش تورم باعث گردیده که طبقات پایین و متوسط جامعه شکاف میان این دو متغیر را درک کرده و با مراجعه به بازار کالا شاهد پایین آمدن و کاسته شدن ارزش خود باشند. و همین مساله احساس محرومیت در جامعه را تقویت نموده است. از سوی دیگر، افزایش بیکاری یکی دیگر از عوامل محرومیت نسبی در جامعه می‌باشد. ایجاد فاصله میان انتظارات برخورداری از حداقل امتیازات اجتماعی چون مسکن، امرار معاش، تشکیل خانواده با واقعیت بیکاری و عدم برخورداری از حداقل امتیاز اجتماعی (امرار معاش) باعث ایجاد احساس محرومیت نسبی در میان جمعیت بیکار گردیده بود.

نرخ بیکاری در سال ۱۳۶۸ در حدود ۱۴/۴ درصد و ۱۳۷۰ به ۱۱/۷ درصد و در سال‌های ۱۳۷۳؛ ۱۰/۵ درصد؛ سال ۱۳۷۴؛ ۱۰/۸ درصد و همین‌طور که به سال ۱۳۷۶ می‌رسیم ۱۱/۲ درصد و سال ۱۳۷۷ داشته است این نرخ بیکاری را اگر همراه با جذب نیروها در پست‌های غیر تخصصی آن‌ها در نظر بگیریم باعث قائل شدن به نقشی مهم در ایجاد محرومیت نسبی در میان جوانان خواهیم شد.

نتیجه

در این مقاله، تلاش شد تا در کنار تاثیر عوامل سیاسی و اجتماعی در ظهور گرایش خاصی در رای دهی در انتخابات، تاثیر عامل اقتصادی در رویگردانی جامعه از سیاست‌های عملگرایی هاشمی را تحلیل کنیم. در این مقاله، نشان داده شد که در غیاب افزایش توانمندی‌های

انسانی، اعمال سیاست های عملگرایانه (به شکل اقتدارگرائی بوروکراتیک) می تواند موجب بروز نارضایتی و محرومیت نسبی گردد. به اقتضای ادراک محرومیت نسبی، گروه های هدف در نتیجه در صدد مقابله با وضع موجود بر می آیند. در صورت امکان، خواسته ها به صورت چرخش در آراء به سوی حزب رقیب ظاهر می شود. در صورت انسداد سیاسی، امکان بروز واکنش های غیرمدنی و طبیعی افزایش می یابد. خشونت بار شدن واکنش ها ناشی از میزان محرومیت و میزان انسداد سیاسی است. در دوره مطالعاتی مزبور، هم شاهد خشونت های خیلبانی در مشهد و قزوین بودیم، و هم به هنگام باز شدن مفر، شاهد چرخش رای دهی به سود ریاست جمهوری خاتمی. با مفروض گرفتن فرضیات محرومیت نسبی رابرت گر، در این مقاله، تلاش شد تا تاثیر این سیاست های عملگرایانه مدیریت سیاسی-اجرائی عملگراها را بر هر دو مورد بر رسی شود.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

- ۱- تدرابرت گر، (۱۳۷۸)، چرا انسان ها شورش می کنند، ترجمه علی مرشدی راد، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ۲- ایرج مرادی، (زمستان ۱۳۸۴) انقلاب اسلامی ایران و نظریه تد رابرت گر، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ص ۸۳.
- ۳- فرامرز رفیع پور، (۱۳۷۷)، توسعه و تضاد، تهران: شرکت های انتشار، ص ۸۳.
- ۴- سیف زاده، حسین، پانزده مدل رقیب و بدیل نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی (در نظم حقوق بشری فردی - بومی - جهانی شده)، تهران: انتشارات قومس، در انتظار چاپ از مهر ۱۳۸۷.
- ۵- جعفر جوان، (۱۳۸۰)، جغرافیای جمعیت ایران، مشهد، انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد، ص ۱۷۱.
- ۶- گزارش ملی آموزش عالی ایران، (۱۳۸۰)، تهران: موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی، ص ۱۶-۱۴.
- ۷- علی اکبر عرب مازار، (۱۳۸۰)، نگرش سیستمی به مسایل آموزش عالی در ایران، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ص ۲۶۱-۲۶۰.
- ۸- ایران در آینه آمار (سال ۱۳۸۱) مرکز آمار ایران، ص ۲۷۶.
- ۹- فرهاد نیلی، «رشد اقتصادی، توزیع درآمد و رفاه اجتماعی در سال های ۷۲-۱۳۶۱» (اردیبهشت ۱۳۷۵)، مجله برنامه و بودجه، شماره ۱ سال اول، ص ۵۳.
- ۱۰- دیدگاه های انتقادی درباره عملکرد هشت ساله دولت هاشمی رفسنجانی، (۱۳۷۹)، جمعی از مولفان، انتشارات روزنامه سلام، ص ۱۰۱ و ۱۰۲.
- ۱۱- فرهاد نیلی، (۱۳۷۶)، بررسی تحولات فقر، توزیع درآمد و رفاه اجتماعی طی سال های گذشته، اقتصاد ایران، تدوین و تنظیم مسعود نیلی، موسسه های پژوهشی و برنامه ریزی و توسعه، ص ۱۴۰.
- ۱۲- احمد رضا جلالی نائینی، «بررسی روند تورم و سیاست های پولی، اعتباری و ارزی»؛ (۱۳۷۶)، اقتصاد ایران، تدوین مسعود نیلی، مدرسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه، ص ۵۸-۵۶.
- ۱۳- اقتصاد ایران، شماره یک، سال اول-مهرماه ۱۳۷۷، صص ۱۲-۱۰.
- ۱۴- اقتصاد ایران، شماره ششم، خرداد ۱۳۷۸، ص ۱۳.

- ۱۵- ایران در آینه آمار- سال ۱۳۸۱، مرکز آمار ایران.
- ۱۶- بررسی مسایل و ارزیابی عملکرد برنامه‌های سوادآموزی در ایران، (۱۳۷۱)، سازمان برنامه و بودجه.
- ۱۷- بشیریه، حسین، (۱۳۸۱)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: موسسه نگاه معاصر.
- ۱۸- اقتصاد ایران، شماره یک، سال اول- مهرماه ۱۳۷۷.
- ۱۹- اقتصاد ایران، سال اول، شماره دوم- آبان/آذر ۱۳۷۷.
- ۲۰- اقتصاد ایران، سال اول، شماره سوم، دی- بهمن ۱۳۷۷.
- ۲۱- اقتصاد ایران، شماره ۳، دی- بهمن ۱۳۷۷.
- ۲۲- اقتصاد ایران، سال اول، شماره پنجم- اردیبهشت ۱۳۷۸.
- ۲۳- اقتصاد ایران، سال اول، شماره ششم، خرداد ۱۳۷۸.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«پژوهشی در نظریه‌پردازی سیاست خارجی»، شماره ۲۵، سال ۶۹؛ «طرح سیستماتیک مفهومی برای مطالعه برای مطالعه سیاست خارجی»، شماره ۲۶، سال ۷۰؛ «مشارکت منفعلانه و علل تداوم آن»، شماره ۳۱، سال ۷۳؛ «تحول از مشارکت منفعلانه به مشارکت فعالانه: تأملی نظری»، شماره ۳۲، سال ۷۳؛ «نظم نوین جهانی: دوران گذار به تلفیق فردگرایی با جمع‌گرایی»، شماره ۳۳، سال ۷۳؛ «آسیای مرکزی: همگرایی منطقه‌ای، توسعه ملی و نقش ایران در آن»، شماره ۴۰، سال ۷۷؛ «چرخه معیوب هیجانگرایی مابوکراتیک و آینده دموکراسی در ایران، طرحی آزمایشی ذهنی با رویکردی فراسوگرایانه»، دوره ۳۷، شماره ۲، سال ۸۶؛ «نقش قوه مقننه در سیاست خارجی: تنوع رویکردها»، دوره ۳۸، شماره ۲، سال ۸۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی